

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا معاملات صبی در اشیاء حقیره و یسیره صحیح است یا خیر؟ عرض کردیم به چهار دلیل بر صحت آن استدلال شده، دلیل اول که بحث قاعده لاجرج بود بحثش گذشت، ما به این نتیجه رسیدیم که به لاجرج می‌توانیم در ما نحن فیه استدلال کنیم.

دلیل دوم: سیره عقلا یا سیره متشرعه

استدلال شده به سیره، در برخی از کلمات سیره را سیره‌ی عقلانیّه ذکر کردند و در برخی از کلمات سیره را سیره‌ی متشرّعه قرار دادند.

يك بيان اجمالي براي سیره این است که عقلا بر معاملات صبی اثر مترتب می‌کنند و معامله صبی را در معاملات یسیره درست می‌دانند و شارع هم این سیره‌ی عقلانیّه را ردع نکرده، رادعی نداریم. بنابراین برای ما حجّت باشد.

اشکال: اگر سیره عقلا به این بیان باشد اشکالش این است که ما ادله‌ای که برای بطلان بیع صبی اقامه کردیم، اطلاق آیات روی قول کسانی که آیات را کافی می‌دانستند از نظر استدلال، یا اطلاق روایات، وقتی روایات می‌گوید رفع القلم عن الصبی این رفع القلم اطلاقش رادع این سیره است و شما چطور می‌فرمایید سیره‌ی عقلانیّه رادع ندارد، سیره عقلانیّه مردوعه باطلاق الأدلّه، اطلاق روایات که روایاتش را مفصل بحث کردیم.

جواب اول: اینجا اگر قائلی جواب دهد که سیره عقلانیّه مخصص برای عمومات و اطلاقات باشد. چه اشکالی دارد که ما سیره‌ی عقلانیّه را مقید یا مخصص برای این عمومات و اطلاقات قرار بدهیم و در نتیجه بگوئیم درست است، این آیه و روایات به اطلاق دلالت دارد بر اینکه معاملات صبی باطل است هم در اشیاء حقیره و هم در اشیاء غیرحقیره، آن وقت سیره‌ی عقلانیّه بگوئیم نسبت به او ردعی نیست و او مخصص برای این اطلاق باشد. آیا می‌شود این بیان را ذکر کرد و اگر قائلی این بیان را بگوید ما چه جوابی باید بگوئیم؟

اشکال: اشکال می‌شود که ما در بحث رادعیّت دلیلی نداریم که رادع باید نص باشد، در میان سیره‌های عقلانیّه يك سیره‌ای داریم مثل مسئله‌ی ربا، سیره‌ی عقلا بر ربا است. آنچه که رادع از این سیره است نص است، أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا، اما دلیلی نداریم که رادع حتماً باید نص باشد، به عبارت دیگر در اصول فرموده اند که رادع باید يك حجّتی باشد، این حجّت ممکن است عنوان نص را داشته باشد، ممکن است عنوان اطلاق را داشته باشد. خود اطلاق في نفسه صلاحیّت برای رادعیّت از سیره را دارد. بنابراین وقتی اطلاق صلاحیّت برای رادعیّت دارد مخصص در صورتی می‌تواند تخصیص بزند که ما فارغ از حجّیت او شده باشیم، سیره يك حجّیت تعلیقیّه دارد، سیره حجّیتش معلق است بر اینکه ردعی نیامده باشد، اگر این اطلاق رادع باشد اصلاً سیره دیگر حجّیت ندارد تا بخواهد مخصص واقع شود. پس اشکال اول را جواب دادیم.

صاحب کتاب مقابس الأنوار بعد از اینکه کلام فیض را نقل می‌کند و می‌گوید فیض به لاجرح استدلال کرده ایشان می‌فرماید غیر از لاجرح خود سیره برای ما دلیلیت دارد، ایشان هم همین نظر و فتوای فیض را دارد و عمدتاً به همین سیره تمسک کرده، البته مرحوم تستری در عبارت مقابس تصریح نمی‌کند که این سیره مراد سیره عقلانیّه است یا متشرعه، می‌گوید مضافاً إلی السیره المستمرة، به سیره تمسک می‌کند. [1]

تا اینجا گفتیم اگر کسی بگوید سیره را مخصص قرار بدهیم حرف باطلی است، برای اینکه مخصص بودن در صورتی است که حجّیت سیره حجّیت معلّقه نباشد، در حالی که سیره يك حجّیت معلّق دارد، حجّیت سیره معلّق است علی عدم الرادع و این اطلاق ادله می‌تواند رادع باشد، چرا؟ چون در رادع بودن نص بودن معتبر نیست.

جواب دوم: این است که بگوئیم این سیره موجب انصراف این اطلاق به خصوص موارد خطیره بشود، بگوئیم وقتی شارع متعال می‌گوید لا يجوز أمر الغلام، از آن طرف سیره عقلی بر این بوده که غلام و صبی در اشیاء یسیره معامله را انجام می‌دهد، بگوئیم این سیره سبب می‌شود که این اطلاق انصراف به اشیاء غیر یسیره پیدا کند. بحث تخصیص و ... مطرح نیست بلکه بحث انصراف مطرح است و موجب انصراف بشود.

در بحث رادعیّت باید يك تناسبی بین رادع و مردوع باشد، اگر مردوع يك مردوع قوی باشد رادعش هم باید قوی باشد، اگر يك رادع ضعیفی، يك احتمالی در يك کلامی بدهیم و بخواهیم با آن يك سیره‌ی يك میلیون ساله را از بین ببریم، این نمی‌شود. به تعبیر دیگر این سیره عقلانیّه درصبيان يك امری است که اینقدر شایع و مهم و مسلّم بین العقلا بوده که با يك اطلاق ضعیف نمی‌شود آن را ردع کرد، برای ردع چنین سیره‌ای نیاز به يك دلیل قوی‌تر داریم و این اطلاقات صلاحیّت ندارد و حالا که صلاحیّت ندارد بگوئیم اصلاً خود سیره قرینه شود بر اینکه این ادله و این آیات و روایات مربوط به معامله‌ی در امور عظیمه و غیر حقیره است.

مخصوصاً مؤید این نکته این حرف را بزنی که در این روایات صبی مسئله‌ی تضییع مال مطرح است، در اشیاء یسیره عرف بحث تضییع مال و افساد مال و از بین بردن آن را مطرح نمی‌کند، این در مورد اشیاء عظیمه و اشیاء غیریسیره مطرح می‌شود که اگر آمدم این بیان را گفتیم به نظر می‌رسد این بیان خوبی باشد، ما همین مقدار که بگوئیم این سیره يك سیره‌ای است که بسیار طولانی بوده، قبل از اسلام بوده، اینطور نیست که بگوئیم این سیره بعد از عصر رسول خدا 6 به وجود آمده، نه! این يك سیره عقلانیّه از آن زمانی که بشر جامعه تشکیل داد معاملات یسیره را بچه‌ها و اطفال انجام می‌دادند، این سیره را اگر شارع بخواهد ردع کند با يك اطلاق نمی‌تواند ردع کند و خود این سیره در اینجا قرینه می‌شود که شارع که می‌فرماید لا يجوز أمر الغلام، مرادش از امر الغلام در آن اشیاء غیر یسیره است، در آن معاملات خطیره است.

دیدگاه مرحوم امام خمینی

امام (رضوان الله تعالی علیه) با این بیان این سیره را می‌پذیرند، با این بیان که بگوئیم سیره عقلانیّه قرینه شود بر اینکه این اطلاق انصراف به غیر یسیره دارد، این مقدار را ایشان می‌پذیرند و می‌فرمایند با این مقدار ما می‌توانیم استدلال کنیم.

مرحوم امام خمینی [2] این بیان را دارند که «إن تعارف المعاملات غیر الخطیره من الصبيان لم يكن مختصاً بزمان بل نوع البشر من لدن اجتماعه المدني و تعارف المعاملات و الأخذ و الاعطاء بينهم كان أمرهم علی هذا المنوال» این معاملات غیر خطیره‌ی صبيان اختصاص به يك زمانی ندارد، از اول تشکیل اجتماع و جامعه بوده است. باز می‌فرمایند احتمال حدوث تعارف معامله صبی بعد از عصر نبی و ائمه و اینکه بعد از عصر پیامبر معاملات صبيان در موارد یسیره حاصل شده، این احتمال هم باطل است. در ادامه می‌فرمایند پس نتیجه می‌گیریم «هذا التعارف» یعنی اینکه متعارف این است که صبيان در موارد یسیره معامله می‌کنند «في عصر نزول الآية و صدور الأحادیث كان موجباً لصرف الأذهان عما تعارف بينهم» این موجب انصراف اذهان می‌شود از آنچه که متعارف بین اذهان است، «فإن كسر ما هو المتعارف و ردع ما هو الشایع يحتاج إلی بیان زائد» يك

چیزی که غیر متعارف بین مردم است، يك چیزی که خیلی شایع است را با يك اطلاق نمی‌شود شکست، با يك اطلاق نمی‌توانیم او را ردع کنیم، نیاز به بیان زائد دارد. بعد می‌فرماید «لو كان مراد الشارع من الأدلة المتقدمة» یعنی آیات و روایات، هو الإطلاق «و أراد نهی المسلمين عن المعاملة مع الصغار حتي في اليسيره» اگر واقعاً شارع اراده‌ی اطلاق کرده باشد می‌فرماید سه راه وجود دارد، یکی این است که بگوئیم در عصر پیامبر معاملات یسیره‌ی صبیان متعارف نبوده، اصلاً موضوع نداشته! می‌فرمایند این باطل بالضرورة، مسلم در زمان پیامبر صبیان در امور یسیره معامله داشته‌اند. دوم: ملتزم شویم به اینکه مسلمان‌ها از همان اول در این مورد مخالفت کردند، می‌فرمایند این هم باطل است، نمی‌توانیم بگوئیم تمام مسلمان‌ها از همان اول با اینکه خدا فرمود در اشیاء یسیره هم معامله‌ی صبیان باطل است همه آمدند مخالفت کردند، این هم باطل است. می‌فرمایند راه سوم این است که بیائیم ملتزم شویم به اینکه معاملات صبی در محقرات صحیح است.

در دنباله‌ی مطلب صفحه 48 ایشان اینطور می‌فرمایند که «لو لم نقل بانصرافها عن موردها فتخصيصها بها مشکل» اگر کسی مسئله‌ی انصراف را قبول نکند نمی‌تواند بگوید سیره مقید این اطلاقات است، چرا؟ روی همان بیانی که ما عرض کردیم، حجیت سیره يك حجیت تعلیقیه است و در آخر در همان صفحه 48 می‌فرمایند «الظاهر انصراف الأدلة عن مورد السیره» ظاهر این است که ادله از مورد سیره انصراف دارد، درست برخلاف مرحوم آقای خوئی (قدس سره) (از جاهایی که بین این دو بزرگوار اختلاف شدید است یکی در همین بحث معاملات یسیره است). مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در مصباح الفقاهه می‌فرمایند بیع صبی باطل است حتی در معاملات یسیره و ایشان هم این سیره عقلائییه را به طور کلی مردوعه می‌دانند و اطلاقات ادله را رادعه می‌دانند. امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند به نظر ما این سیره محکم است، قائمه و این ادله انصراف از مورد سیره دارد، يك سیره‌ی شایع و فراوان این چنینی، به قول ایشان همیشه در مرعی و منظر مردم بچه‌ها دائماً معامله می‌کنند، از زمان رسول خدا و قبل از رسول خدا تا حالا، يك جا نداریم که شارع بگوید حتی در این مورد یسیره، وقتی نفرموده! معلوم می‌شود که معاملات صبی را در غیر این موارد یسیره شارع آمده باطل کرده است.

ارزیابی

اولاً اینجا يك نکته‌ای در ذهن ما وجود دارد که يك مقداری این فرمایش مرحوم امام را در اینجا ممکن است متزلزل کند و آن این است که اساساً معاملات صبی منحصر به موارد یسیره است. صبی در بازار نمی‌آید معامله عظیمه انجام بدهد، شما کجای تاریخ دیدید که صبی يك ماشین یا منزل بخرد، حتی صبی يك فرش بخرد، یعنی اگر ما بیائیم این را بگوئیم که از اول از صد تا معامله‌ای که صبی انجام می‌دهد 95 مورد آن در امور یسیره است، وقتی اینطور شد ما انصراف را نمی‌توانیم بپذیریم، وقتی قالب موارد معاملات صبی در امور یسیره است، امور غیر یسیره خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد، شما هر کدام يك مراجعه‌ای به حافظه‌ی خودتان کنید ببینید جایی را سراغ دارید که صبی يك معامله‌ی مهمی را انجام بدهد! چه بسا اگر این حرف را زدیم بگوئیم اصلاً ظهور این روایات بیشتر در همین مورد است و ما باید بگوئیم سیره را نه تنها نمی‌توانیم مورد انصراف قرار بدهیم بلکه شارع در مقام مقابله‌ی با این سیره بوده، سیره‌ی عقلا از اول این بوده که صبیان در امور یسیره معامله می‌کردند، این سیره هم قابل انکار نیست ولی چون صبیان، غالباً در امور یسیره معامله می‌کنند، معاملاتشان در امور غیر یسیره نادر است و وقتی نادر شد اطلاق این ادله انصراف به خصوص یسیره دارد یعنی شارع می‌خواهد بگوید همین معاملات یسیره‌ای که صبیان انجام می‌دهد باطل است.

ثانیاً نکته‌ی دوم اینکه يك وقت صبی فقط يك معامله‌ی یسیره انجام می‌دهد ولی صبی‌ای که هر روز میوه یا نان می‌خرد در اینجا اصلاً یسیره معنا ندارد، یسیره و حقیره آن است که یکی دو بار اتفاق بیفتد ولی اگر ده هزار بار شد در حکم خطیره است و آنجا عنوان یسیره بر آن صدق نمی‌کند!

بنابراین همان طوری که ولو اینکه آن فرمایش آقای خوئی و دیگران که این سیره مردوعه با اطلاق را نمی‌پذیریم و اگر ما باشیم این اشکال درست است که این يك ردع قوی می‌خواهد و مجرد يك اطلاق نمی‌تواند يك سیره‌ی با عظمتی را از بین ببرد، ردع

قوي مي خواهد. اما اشكالي كه وجود دارد اين است كه چون خارجاً معاملات صبي غالباً در موارد يسيره است پس اطلاق ادله به همين موارد يسيره منصرف است. اشكال دوم هم اين است كه همين موارد يسيره اگر جمع شود و شارع مجموعش را لحاظ كند مي شود غير يسيره، روزي صد تومان مي خواهد نان بخرد اگر هزار بار بخوهد اين كار را انجام بدهد چقدر مي شود؟ اگر صبي بخوهد و كالتاً هر روز از صد نفر نان بخرد، اينها را نمي توانيم عنوان يسيره را بدهيم، اين دو اشكال اينجا هست و اين سبب مي شود كه ما سيره ي عقلائيّه را نتوانيم در اينجا به عنوان دليل بر مدعاي فيض حساب كنيم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «و قال صاحب المفاتيح الاظهر جواز بيعه و شرائه فيما جرت العادة به منه في الشيء الدون دفعا للحرص في بعض الاحيان قلت و يمكن ان يستانس لذلك مضافا الى السيرة المستمرة و قضاء الحاجة و الضرورة في كل من المعاملة و دفع العوض و اخذه منه بما رواه الشيخ في الموثق و اما السيرة و الضرورة فالتمسك بهما في مقابل اطلاق الآية و الرواية و فتوى الامامية و غيرهم من العامة خروج عن جادة الصواب و عدول عن طريق الاحتياط المطلوب في كل باب و يمكن التخلص من المشقة و الحرج بما ياتي عن قريب» مقابس الانوار، ص 113.

[2] «يمكن أن يقال: إنّ تعارف المعاملات غير الخطيرة من الصبيان، لم يكن مختصاً بزمان، بل نوع البشر من لدن اجتماعه المدنيّ و تعارف المعاملات و الأخذ و الإعطاء بينهم، كان أمرهم على هذا المنوال. و احتمال حدوث تعارف معاملة الصبيّ بعد عصر النبيّ و الأئمة صلوات الله عليهم، باطل مقطوع الخلاف. و هذا التعارف في عصر نزول الآية و صدور الأحاديث، كان موجباً لصرف الأذهان عمّا تعارف بينهم؛ فإنّ كسر ما هو المتعارف و ردع ما هو الشائع الذائع، يحتاج إلى بيان زائد على ما في مثل تلك الأدلة، كما قلنا نظيره في رادعية مثل قوله تعالى إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً من أنّه غير صالح للرادعية عمّا هو المرتكز الشائع المعمول به. فلو كان مراد الشارع من الأدلة المتقدّمة هو الإطلاق، و أراد نهي المسلمين عن المعاملة مع الصغار حتّى في اليسيرة، و كان المسلمون يفهمون منها مراده، فلا بدّ و أن يلتزم إمّا بعدم تعارف بيع الصغير في عصر النبوة و الخلفاء في الدول الإسلامية، و هو باطل بالضرورة. أو يلتزم بتجاهر المسلمين بمخالفة الإسلام في هذا الأمر الشائع من عصر النبيّ(صلّى الله عليه و آله و سلّم) إلى عصر الخلفاء إلى سائر الأعصار، و ترك الجميع نهيبهم عن ذلك الأمر الفاسد المفسد، و اكتفوا بمثل عمد الصبيّ خطأ و رفع القلم فهو أفسد. أو الالتزام بصحّة معاملاته في تلك المحقرات، و هو المطلوب» كتاب البيع، ج 2، صص 44 و 45.